

دگردیسی افق‌های مضمونی و تکوین «غزل حماسه» در شعر دفاع مقدس (۱۳۵۹-۱۳۶۷)

سعید خومحمدی خیرآبادی^۱، علی عشقی سردهی^۲، ابوالقاسم امیراحمدی^۳

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: eshghi@iaia.ac.ir

چکیده

قالب غزل در سنت ادبیات فارسی همواره مأمّن تغزل فردی، عواطف لطیف و شهود عرفانی بوده است. با این حال، وقوع انقلاب اسلامی و آغاز جنگ تحمیلی (۱۳۵۹-۱۳۶۷)، تحولی پارادایمی در بستر تولید معنا ایجاد کرد و زمینه‌ساز شکل‌گیری گونه‌ای نوظهور تحت عنوان «غزل دفاع مقدس» یا «غزل حماسه» گردید. پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی - تحلیلی و بر پایه روش‌های اسنادی و تحلیل محتوای کیفی، به بازشناسی و طبقه‌بندی نوآوری‌های مضمونی و محتوایی غزل در بازه زمانی هشت‌ساله دفاع مقدس می‌پردازد. مسئله محوری جستار حاضر، تبیین چگونگی سازواری خصلت جمعی و ستیزنده «حماسه» با ماهیت انوئی و فردی «غزل» است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که غزل‌سرایان متعهد با بهره‌گیری از ظرفیت‌های بینامتنی فرهنگ عاشورا، نمادپردازی‌های دینی و تصاویر عینی جبهه‌ها، دست به دگردیسی بنیادین در ارکان سنتی غزل زدند؛ به گونه‌ای که «من فردی» شاعر به «من جمعی و متعهد» استحاله یافت، معشوق زمینی جای خود را به مفاهیمی چون شهید، ایثار و آرمان‌های قدسی سپرد و حماسه برونی به «حماسه‌ای انفسی و باطنی» بدل شد. سیر تطوّر محتوایی غزل در این دوره، از بیانی صرفاً تهییجی و واژه‌سازانه در سال‌های آغازین (۱۳۵۹-۱۳۶۱)، به سمت عمق‌بخشی نمادین و ترکیب غنا و حماسه در سال‌های میانی (۱۳۶۲-۱۳۶۶)، و در نهایت به مرثیه‌سرایی انتقادی، غربت‌جان‌بازان و حسرت‌جاماندگی از قافله شهدا پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ (۱۳۶۷) دگرگون شده است. بدین ترتیب، غزل دفاع مقدس توانست بدون فروپاشی ساختار عروضی کهن، به رسانه‌ای پویا برای ثبت حافظه جمعی و هویت‌بخشی تاریخی بدل گردد.

کلیدواژگان: غزل معاصر، ادبیات دفاع مقدس، غزل حماسه، نوآوری محتوایی، شعر متعهد.



شیوه استناددهی: خومحمدی خیرآبادی، سعید، عشقی سردهی، علی، و امیراحمدی، ابوالقاسم. (۱۴۰۴). دگردیسی افق‌های مضمونی و تکوین «غزل حماسه» در شعر دفاع مقدس (۱۳۵۹-۱۳۶۷). گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۳(۲)، ۱-۲۳.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۸ فروردین ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۷ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۵ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱ شهریور ۱۴۰۴

The Treasury of Persian Language and Literature

The Transformation of Thematic Horizons and the Formation of the “Ghazal-Epic” in Sacred Defense Poetry (1980–1988)

Saeed Khoomohamadi Kheirabadi¹, Ali Eshghi Sardahi^{1*}, Abolghasem Amirahmadi¹

1. Department of Persian Language and Literature, Sab.C., Islamic Azad University, Sabzevar, Iran

*Corresponding Author's Email: eshghi@iaius.ac.ir

Abstract

Within the tradition of Persian literature, the ghazal has consistently served as a principal poetic form for individual lyricism, delicate emotions, and mystical intuition. However, the occurrence of the Islamic Revolution and the outbreak of the Iran–Iraq War (1980–1988) brought about a paradigmatic transformation in the context of meaning production and paved the way for the emergence of a new poetic mode known as the “Sacred Defense ghazal” or the “ghazal-epic.” Employing a descriptive-analytical approach and drawing on documentary research and qualitative content analysis, the present study seeks to identify and classify the thematic and substantive innovations of the ghazal during the eight-year period of the Sacred Defense. The central problem addressed in this study is how the collective and combative character of the “epic” was structurally and conceptually reconciled with the traditionally feminine, lyrical, and individual nature of the “ghazal.” The findings indicate that committed ghazal poets, by drawing upon the intertextual resources of Ashura culture, religious symbolism, and concrete imagery from the battlefronts, introduced fundamental transformations into the conventional components of the ghazal. Accordingly, the poet’s “individual self” was transformed into a “collective and committed self”; the earthly beloved gave way to concepts such as martyrdom, self-sacrifice, and sacred ideals; and the external epic was transformed into an “inner and spiritual epic.” The thematic evolution of the ghazal during this period moved from predominantly exhortative and neologistic expression in the early years (1980–1982), toward greater symbolic depth and an integration of lyricism and epic discourse in the middle years (1983–1987), and ultimately toward critical elegy, representations of the alienation and solitude of disabled war veterans, and a sense of regret over having been left behind by the caravan of martyrs following the acceptance of United Nations Security Council Resolution 598 in 1988. Thus, without abandoning its traditional prosodic structure, the Sacred Defense ghazal succeeded in becoming a dynamic medium for preserving collective memory and constructing historical identity.

Keywords: *Contemporary Ghazal, Sacred Defense Literature, Ghazal-Epic, Thematic Innovation, Committed Poetry.*



How to cite: Khoomohamadi Kheirabadi, S., Eshghi Sardahi, A., & Amirahmadi, A. (2025). The Transformation of Thematic Horizons and the Formation of the “Ghazal-Epic” in Sacred Defense Poetry (1980–1988). *The Treasury of Persian Language and Literature*, 3(2), 1-23.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 07 April 2025

Revise Date: 29 July 2025

Accept Date: 06 August 2025

Publish Date: 23 August 2025

مقدمه

پژوهش در باب تحولات صوری و معنایی شعر فارسی در عصر جنگ و بحران‌های تمدنی، نیازمند واکاوی پیوستار تاریخی گونه‌های ادبی و به‌ویژه سنت غزل‌سرایی از مشروطه تا آستانه پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ است. غزل در مقام رساترین و دیرپاترین ظرفیت ساختاری ادب فارسی، طی سده‌ها حامل مضامین غنایی، رمانتیک، فردی و در اوج خویش، جلوه‌گاه شهود عرفانی بوده است. هرچند با تکانه‌های نهضت مشروطه، رسوخ رگه‌های سیاسی و شعارهای میهن‌پرستانه به کالبد غزل آزموده شد، اما با وقوع انقلاب اسلامی و سپس آغاز تهاجم نظامی رژیم بعث به جغرافیای ایران (۱۳۵۹-۱۳۶۷)، شعر فارسی با جهشی معرفت‌شناختی و دگرگونی بی‌سابقه در بافت تولید اثر مواجه گردید. این رخداد عینی و وجودی، میدان فراخی برای نوزایی هنری و شکوفایی گونه‌های ادبی پدید آورد و نسلی از شاعران متعهد و نوحاسته را به بازتعریف مفاهیم بنیادینی چون حیات، ایثار، هویت و مرگ سوق داد.

ادبیات منظوم این دوره که ذیل عنوان «ادبیات پایداری» یا «شعر دفاع مقدس» صورت‌بندی می‌شود، یکی از غنی‌ترین لایه‌های تاریخ فرهنگی ایران معاصر است. شاعران این روزگار، رسالت انتقال بار عاطفی و حماسی مقاومت ملی و آرمان‌خواهی شیعی را عهده‌دار شدند و در این میان، قالب غزل موقعیتی استثنایی یافت. هرچند پاره‌ای از نظریه‌پردازان ادبی بر این باورند که نقد ساختارمند و استخراج قواعد سبکی یک دوره، مستلزم ایجاد فاصله تاریخی (گاه بیش از نیم‌قرن) است (۱)، اما مطالعه هم‌زمانی و درک بافت‌مند غزل این عصر از این مزیت علمی برخوردار است که مقتضیات زمانی و بار عاطفی اثر را بدون فرسایش ناشی از گذشت زمان و تحریف اسنادی بررسی می‌کند. غزل در سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ نه تنها به‌رغم هیمنه قالب‌های آزاد و نیمایی جایگاه خویش را بازیافت، بلکه با انعطاف‌پذیری شگرف، مفاهیم انقلابی،

حماسی و مذهبی را درونی کرد. از این رو، پژوهش حاضر می‌کوشد با فرارفتن از داوری‌های ذوقی، ساخت این «ستیزسروده‌ها» را در چارچوب سنتز نوینی از حماسه و غنا بازخوانی نماید. ادبیات همواره یکی از بنیادی‌ترین سامانه‌های ثبت، بازنمایی و مفصل‌بندی حافظه جمعی ملت‌ها در بزنگاه‌های خطیر تاریخی بوده است. تجربه هشت سال دفاع مقدس، رویدادی چندوجهی بود که ساختارهای معنایی هنر و زبان فارسی را به شدت متأثر ساخت. گفتمان مسلط بر این جریان، فراتر از دفاع متعارف سرزمینی، گفتمانی معناگرا و مبتنی بر فرهنگ عاشورا، نفی استیلا، شهادت‌طلبی و کرامت انسانی بود. باین‌حال، مسئله محوری آنگاه رخ می‌نماید که بستر بیانی این گفتمان رزمی و آرمانی، سنتی‌ترین و نرم‌ترین فرم ادبیات فارسی، یعنی «غزل» قرار می‌گیرد.

مسئله اساسی تحقیق حاضر این است که غزل‌سرایان دفاع مقدس چگونه توانستند خصلت ذکوری، خشن و جمعی «حماسه» را با ماهیت انوئی، منعطف و فردی «غزل» سازوار نمایند و چه نوآوری‌های مضمونی و محتوایی را در فاصله سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ در این قالب مستقر سازند؟ در تحلیل گفتمانی شعر این دوره (به تعبیر سیدحسن حسینی)، ارکان محتوایی گرد سه دال مرکزی «امام»، «شهادت» و «جنگ» انسجام می‌یابند. قالب غزل که رسماً مأمن تغزل شخصی، گلایه از جور فلک و ستایش محبوب زمینی بود، با جابه‌جایی اساسی در «مفهوم معشوق» و «عاطفه شعری» روبه‌رو شد؛ بدین ترتیب:

معشوق از ساحت جسمانی به کالبد رزمنده، شهید، وطن و آرمان‌های قدسی انتقال یافت.

«من فردی» شاعر به «من جمعی و متعهد» استحاله پیدا کرد.

بافت حماسه از شکل صوری و برونی سنتی آن خارج شد و به «حماسه‌ای انفسی» و باطنی تبدیل گردید.

علاوه بر این، غزل دفاع مقدس روندی یکنواخت نداشت؛ در سال‌های آغازین جنگ (۱۳۵۹ تا ۱۳۶۱) لحنی کاملاً تهییجی،

روش تحقیق

این پژوهش با رویکردی توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر روش‌های «اسنادی» و «تحلیل محتوا» سامان یافته است. از آنجاکه هدف تحقیق، تبیین نوآوری‌های محتوایی در غزل دفاع مقدس است، ابتدا با گردآوری داده‌های کتابخانه‌ای و اسنادی (شامل دیوان‌های شعری شاعران دفاع مقدس، مقالات تخصصی، نقدها و مصاحبه‌ها) به استخراج شواهد متنی پرداخته می‌شود. سپس با تحلیل محتوای این پیکره زبانی و انطباق آن‌ها با مبانی نظری شعر پایداری، الگوهای تغییر محتوا و نوآوری‌های مضمونی شناسایی و تبیین می‌گردد. در واقع، ترکیب مطالعات اسنادی (برای پشتیبانی تئوریک) و تحلیل محتوای کیفی (برای استنتاج نتایج از پیکره شعری)، چارچوبی دقیق برای رسیدن به فهمی نظام‌مند از جایگاه دفاع مقدس در غزل معاصر فراهم می‌آورد.

سؤالات پژوهش

۱. «غزل دفاع مقدس» چیست و بر پایه چه مؤلفه‌های محتوایی می‌توان مرزهای مفهومی آن را از غزل معاصر غیرمتعهد متمایز کرد؟

۲. مضامین بنیادین شهادت و ایثار، از چه طریق و با چه سازوکارهای زبانی در تصویرآفرینی‌های غزل این دوره نمود یافته‌اند؟

فرضیه‌های پژوهش

۱. درون‌مایه‌های غزل پس از انقلاب اسلامی، با گذار از تغزل فردی، به سمت مضامین سیاسی - اجتماعی و مذهبی گرایش یافته و با پیوند مفاهیم حماسی، گونه‌ای نوظهور از «غزل حماسه» را پدید آورده است.

۲. نمادپردازی و مضمون‌آفرینی شاعران دفاع مقدس، به شدت تحت تأثیر واقعیت‌های میدانی شهادت و ایثار بوده و این مفاهیم، هسته اصلی تخیل شاعرانه و نوآوری‌های تصویری در غزل این دوره را شکل داده‌اند.

رزمی، مستقیم و واژه‌سازانه داشت، اما از سال‌های ۱۳۶۲ به بعد و با تثبیت جایگاه غزل‌سرایی چون نصرالله مردانی، قیصر امین‌پور، سیدحسن حسینی، علیرضا قزوه و پرویز بیگی حبیب‌آبادی، ساحت معنایی شعر عمق بیشتری یافت و به تلفیقی شاعرانه‌تر از نمادپردازی‌های مذهبی، تلمیحات عاشورایی و مرثیه‌سرایی غنایی رسید. سرانجام، با فرجام جنگ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در سال ۱۳۶۷، محتوای غزل به‌سوی درون‌مایه‌های اعتراضی، غربت جانبازان و حسرت جاماندگی از کاروان شهدا تغییر جهت داد.

بنابراین، مسئله پژوهش پیش‌رو، بازشناسی و طبقه‌بندی نظام‌مند این نوآوری‌های محتوایی در غزل این دوره هشت‌ساله و پاسخ به این پرسش بنیادین است که شاعران دفاع مقدس از طریق چه مؤلفه‌ها و مضامین نویی، کارکرد معنایی غزل کلاسیک را دگرگون ساخته و اصطلاحاً ژانر بدیع «غزل حماسه» را پدید آوردند.

پژوهش در باب نوآوری‌های محتوایی غزل دفاع مقدس، از آن‌رو ضروری است که شعر در ساحت یک رویداد تمدن‌ساز، نه تنها بازتاب‌دهنده زیست جمعی یک ملت در بزنگاه‌های تاریخی است، بلکه به‌مثابه پناهگاهی معنوی، کارکردی متعالی برای تبیین هویت و مقاومت ایفا می‌کند. واقعه دفاع مقدس به‌عنوان یک رخداد کلان تاریخی، بستری غنی از مفاهیم انسان‌مدارانه نظیر ایثار، شهادت و پایداری فراهم آورد که قالب سنتی و تغزلی «غزل» را ناگزیر از دگردیی و انطباق با این درون‌مایه‌های حماسی کرد. با توجه به دیرینگی پیوند شعر با جان آدمی و نقش راهبردی آن در انتقال گفتمان‌های فکری به نسل‌های آتی، بررسی این گذار محتوایی - از تغزل فردی به حماسه‌سرایی اجتماعی - ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است؛ چراکه شعر متعهد، با گره‌خوردن با دردهای اجتماعی و ارزش‌های دینی، به «چراغ هدایت» برای جامعه بدل می‌شود و شناخت سازوکارهای این تحول، به درک بهتر از سیر تطور شعر معاصر فارسی کمک شایانی خواهد کرد.

۴. پیشینه تحقیق

در حوزه نظری شعر، آثار متعددی به بررسی ماهیت ادبیات پرداخته‌اند. ذبیح‌الله صفا (۲) در تاریخ ادبیات در ایران، به ریشه‌های اسطوره‌ای و تاریخی شعر پرداخته و آن را با فطرت بشری گره زده است. همچنین، محمدرضا شفیعی کدکنی (در آثار متعددی همچون ادوار شعر فارسی) به تحولات ساختاری و محتوایی شعر معاصر پرداخته که زمینه‌ساز فهم تحول قالب‌هاست (۳). عبدالحسین زرین‌کوب (۴) در شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، بحث‌های عمیقی درباره تعهد شاعر و پیوند لفظ و معنا ارائه کرده است که چارچوب تئوریک این تحقیق برای تبیین «شعر متعهد» را فراهم می‌آورد. سیدحسن حسینی در مقالات خود پیرامون «شعر انقلاب»، پیوند مستقیم میان آرمان‌های انقلاب و شعر متعهد را تبیین کرده است. باین‌همه، آنچه در پیشینه موجود به صورت یک خلأ پژوهشی مشهود است، عدم تمرکز تخصصی بر «نوآوری‌های محتوایی» در قالب «غزل» به صورت انحصاری در بازه زمانی دفاع مقدس (۱۳۵۹-۱۳۶۷) است که رساله حاضر می‌کوشد با تحلیل متنی آثار، این شکاف مطالعاتی را پر کند.

مبانی نظری

ماهیت و تمایزات گفتمانی شعر انقلاب و دفاع مقدس

شعر انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، پیش از آن‌که صرفاً واکنشی عاطفی به تحولات سیاسی - نظامی باشد، نظامی نشانه‌شناختی و معرفتی است که در آن «شعر» بر پایه موضوع و جهان‌بینی تعریف می‌شود، نه صرفاً زمان سرایش یا وابستگی‌های شخصی شاعر. از منظر نظری، شعر انقلاب هویتی فراتر از زمان‌مندی صرف دارد و با اتکا به مفهوم تعهد، میان «شعر نهضت» (دوران خیزش و مبارزه) و «شعر نظام» (دوران استقرار و تثبیت ساختارها) تفکیک قائل می‌شود تا شعری معطوف به آرمان‌ها و ارزش‌های بنیادین را بازنمایی کند (۵). این دگردیسی فکری سبب شد تا پیوند شاعران با ساختار سیاسی نه بر مبنای ستایشگری اشخاص و کسب منافع

مادی، بلکه در قامت ستایش ارزش‌های معنوی و قدسی سامان یابد؛ به گونه‌ای که سروده‌های این عصر تجلی‌بخش ارزش‌هایی عام چون ولایت، استکبارستیزی، دفاع از مستضعفان و احیای هویت ملی - اسلامی گردید. در امتداد همین گفتمان، جنگ تحمیلی به عنوان یکی از درخشان‌ترین محورهای محتوایی شعر متعهد تثبیت شد و ایثار و جانبازی را در کانون صورت‌بندی معنایی قرار داد.

ستیز حماسه و غنا: تحول فرمی و مرز شعر و شعار

یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظری در تبیین شعر دفاع مقدس، نسبت میان «شعر» و «شعار» در کوران تحولات انقلابی است. در شعر این دوره، مرز میان شعر و شعار به شدت منعطف و باریک می‌شود؛ تا آنجا که شعار، در مقام بیانی فشرده، صریح و معطوف به توده‌ها، با نفوذ در لایه‌های اجتماعی به مرتبه شعر پهلوی می‌زند و شعر متعهد نیز در پاسخ به هیجانات جامعه، رسالت تهییج و پیام‌رسانی شعار را درونی می‌کند. از سوی دیگر، مفهوم حماسه در دوران معاصر از قالب روایی و فاخر کهن فراتر رفته و با پیوند خوردن به بسترهای سیاسی و نمادین، در گونه‌های مختلف کلاسیک و نو بازتعریف شده است (۶). هرچند با آغاز انقلاب، قالب‌های نو و نیمایی به جهت بیان دغدغه‌های طبقات جوان رواج داشتند، اما در دهه‌های بعد، تحول معنایی در قالب‌های سنتی - به ویژه غزل، چهارپاره و رباعی - موجب بازیابی ظرفیت‌های سنتی برای بیان مضامین نوین رزمی و شهادت‌طلبانه گردید.

زیبایی‌شناسی صدق و دگردیسی مضامین آیینی

زیبایی‌شناسی در شعر پایداری و انقلاب، بیش از آن‌که متکی بر صنایع متکلف و اغراق‌های صوری سنتی باشد، بر عناصری چون «روانی»، «تخیل متناسب با معنا» و «صداقت عاطفی» استوار است؛ امری که کلام شاعر را به نقاشی شاعرانه‌ای از تجربه‌های زیسته و تجلیات فطری انسان تبدیل می‌سازد (۷). بر این اساس، شعر دفاع مقدس توانست با احیای مضامینی چون مکتب عاشورا، فرهنگ

اهل بیت (ع) و آرمان انتظار، سنت شعر آیینی پارسی را از چارچوب‌های صرفاً انتزاعی یا سوگ‌محور خارج کند و آن را به واقعیتی زنده و جهادگرایانه در جبهه‌های نبرد پیوند زند. در ساحت حسبیات و حبسیات نیز این دگرگونی پدیدار گشت؛ اشعار این دوره برخلاف سنت عجز و انابه در زندان‌سروده‌های کهن، سرشار از آزادگی، پایداری، صراحت و عرفان حماسی مبتنی بر آموزه‌های کربلا هستند.

جریان‌شناسی انتقادی و گسست پژوهشی

در یک تحلیل آسیب‌شناختی، شاعران پس از انقلاب را می‌توان به دو طیف اصلی تقسیم کرد: جریان نخست که با مفاهیم انقلاب زاویه داشت یا در کلامی مبهم و فاقد صداقت نتوانست با توده‌ها ارتباط برقرار کند، و جریان دوم که با درک تعهد اجتماعی، صدای مظلومیت و پایداری جامعه گردید (8). با این حال، علی‌رغم رویکرد گسترده شاعران به مضمون جنگ، برخی نقدهای نظری حاکی از آن است که بخشی از اشعار به دلیل استفاده از مضامین تکراری و تقلید از سنت قدما نتوانستند سیمای جامع و باطنی فرهنگ جبهه را بازتاب دهند (8). افزون بر این، هرچند شعر سیاسی - انقلابی پس از شکست نهضت‌های ملی‌گرایانه و چپ، هویتی تماماً دینی و اسلامی یافت، اما بیشتر پژوهش‌های پیشین به بررسی کلی شعر انقلاب یا قالب‌های نو پرداخته‌اند و واکاوی متمرکز بر «نوآوری‌های محتوایی در قالب غزل» در بازه سرنوشت‌ساز دفاع مقدس (۱۳۵۹-۱۳۶۷)، همچنان به عنوان یک ضرورت و گسست تحلیلی نیازمند بررسی روش‌مند باقی مانده است.

قالب‌های شعر فارسی در بستر تاریخی خویش همواره تناسبی کارکردی میان فرم و محتوا داشته‌اند؛ چنان‌که قصیده مأمن مدح، مثنوی بستر روایت و تعلیم، و غزل اصیل‌ترین جلوه‌گاه بازنمایی عواطف فردی، احساسات لطیف و شهود عرفانی انسان ایرانی بوده است. با وجود آن‌که در دهه‌های معاصر، برخی از نوگرایان و

نظریه‌پردازان ادبی به سبب ساختار عروضی مقید و پیش‌تعیین‌شده، غزل را قالبی فرسوده، محدود و ناکارآمد در برابر جریان‌های نو ظهور مدرنیستی ارزیابی کرده‌اند (10) (9)، اما تحولات ادبی پس از انقلاب اسلامی نشان داد که غزل از پویایی و انعطاف ساختاری بالایی برای انطباق با زیست‌جهان انسان معاصر برخوردار است. بازخوانی کارنامه غزل‌سرایان جوان و اقبال گسترده به این قالب نشان می‌دهد که غزل نه تنها از چرخه حیات ادبی کنار نرفته، بلکه توانسته است با گذار از تغزل سنتی و پذیرش درون‌مایه‌های نوپدید حماسی، اجتماعی و آرمانی، به رساترین رسانه بازتاب‌دهنده عواطف جمعی و هویت فرهنگی جامعه بدل گردد و کارآمدی خویش را در مقام یک فرم زنده به اثبات رساند.

بوی سپند و کندر و عود آمد

مردی که بند زجر گشود آمد

(11)

تمام خاک را گشتم به دنبال صدای تو

بین باقی است روی لحظه‌هایم جای پای تو

(12)

رنگ سال گذشته را دارد همه لحظه‌های امسال

سید و شصت و پنج حسرت را همچنان می‌کشم به دنبال

(13)

غزل فارسی به مثابه آینه‌دار ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی، به پشتوانه ظرفیت‌های موسیقایی و زیباشناختی خود، توانسته است بستری پویا برای انتقال عمیق‌ترین مفاهیم انسانی به مخاطبان گسترده فراهم آورد. این قالب با درونی‌سازی امکانات بیانی شعر نو و شکل‌گیری گونه «غزل نیمایی»، انحصار قالب‌های مدرن را در بازنمایی مضامین معاصر درهم شکسته است؛ چنان‌که به تعبیر کاکایی، این جریان توانست بدون دگرگونی بنیادین در فرم، غزل را به افق‌های نوین بیانی پیوند زند (14).

مفهوم‌شناسی و خاستگاه غزل در شعر فارسی

غزل در سنت ادبیات فارسی از برجسته‌ترین گونه‌های شعر غنایی است که در تطور تاریخی خود از چهار مفهوم اصلی (اشعار ملحون و ترانه‌های نخستین، تغزل و نسیب قصاید، عام شعر عاشقانه، و قالب مصطلح امروزی) عبور کرده است تا در نهایت به قالبی با تساوی اوزان و توالی قوافی در مصراع نخست و مصراع‌های زوج تثبیت گردد (15) (10). در تبیین خاستگاه این قالب، دیدگاه‌های گوناگونی مطرح است؛ برخی آن را مشتق از ترانه‌ها و چکامه‌های کهن پیش از قصیده می‌دانند (15) و گروهی دیگر تکوین استقلال‌یافته آن را ناشی از استقلال بخش «نسب» و از رونق افتادن بخش مدح در قصاید قرن ششم ارزیابی می‌کنند؛ دگرگونی‌ای که تخلص مدحی را به تخلص شعری مبدل ساخت و ساختاری متمرکز بر بیان عواطف درونی پدید آورد (2) (10). برخلاف تغزل که ساختاری برون‌گرایانه، پیوسته و معطوف به معشوق زمینی دارد، غزل از همان سده‌های نخستین با رویکردی درون‌گرایانه بستر تجلی مضامین معنوی، ذوقی و عرفانی گردید (15).

پویایی فرمی و ظرفیت‌های پذیرش محتوا در ادوار غزل سیر تاریخی غزل نشان‌دهنده انعطاف فرمی آن در همگامی با جریان‌های معنایی است. ادوار تکاملی این قالب از «عصر تکوین و تغزل»، گذر از «اوج‌گیری عرفانی و عاشقانه در سبک عراقی»، «رویکرد به تصاویر نازک و مضمون‌سازی در سبک هندی»، تا بازتولید ساختارهای کهن در دوره بازگشت را دربرمی‌گیرد (10). این انعطاف در دهه‌های معاصر ابتدا با تولد «غزل نو» در دهه ۱۳۴۰ و با الگوگیری از ایماژها و اوزان نوپدید نیمایی ادامه یافت و ثابت کرد که قالب‌های سنتی توان بازنمایی تحولات زبانی و ادراکی انسان مدرن را دارا هستند.

جایگاه و جهش معنایی غزل در عصر انقلاب و دفاع مقدس

با وقوع انقلاب اسلامی (۱۳۵۷) و آغاز جنگ تحمیلی، غزل فارسی وارد مرحله‌ای بنیادین و دگرگون‌کننده از تطور خود شد. برخلاف تصور رایج که غزل را قالبی صرفاً تغزلی و بی‌ارتباط با رخداد‌های حماسی می‌پنداشت، شاعران متعهد توانستند با تلفیق شور انقلابی و عاطفه تغزلی، مضامین جهاد، پایداری، سوگ و شهادت را به کالبد غزل وارد کنند. در این دوره، غزل از یک‌سو تحت تأثیر خیال‌پردازی‌ها و نازک‌خیالی‌های سبک هندی و اشعار بیدل قرار گرفت و از سوی دیگر، با اتکا به ظرفیت‌های فرمی شعر نیمایی و تجارب شاعران پیشرو، به «غزل دفاع مقدس» هویتی مشخص‌یافته بخشید؛ قالبی پویا که توانست آرمان‌خواهی، پایداری ملی و شهادت‌طلبی را با زبانی تازه و درون‌زاد به تصویر بکشد (16).

دسته‌گل‌ها دسته‌دسته می‌روند از یادها
شمع روشن کرده‌ای در رهگذر بادها
(16)

در این میان، گروهی از غزل‌سرایان معاصر با درونی‌سازی دستاوردهای زیبایی‌شناختی شعر نیمایی، پیوند با جریان نوگرایی غزل دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰، و بهره‌گیری از خلاقیت‌های فردی، افق‌های نوینی در فرم ذهنی و زبان تصویر غزل گشودند؛ برجستگی این تصویرسازی‌های بدیع و خردگرای را می‌توان در بیتی از محمدعلی بهمنی بازشناخت:

نشسته‌اند ملخ‌های شک به برگ یقینم
بین چه زرد مرا می‌جوئد سبزترینم
(13)

غزل انقلاب اسلامی و دگردیسی ساختاری - محتوایی آن

پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، به‌عنوان دگرگونی بنیادین در ساختارهای اجتماعی و ارزشی، تحولی ژرف در جریان‌شناسی شعر معاصر فارسی پدید آورد؛ به‌گونه‌ای که شعر و به‌ویژه قالب

غزل از انفعال، فرم‌گرایی محض و مضامین صرفاً فردی فاصله گرفت و به رسانه‌ای متعهد، هویت‌بخش و برآمده از متن جامعه مبدل شد (17). در این بستر تاریخی، جریان شعر متعهد با اتکا به مؤلفه‌هایی چون «غفلت‌ستیزی»، «مردم‌گرایی»، «بهره‌گیری گسترده از نمادها و تلمیحات شیعی» و «سادگی بیان»، نقطه آغازی نوین برای غزل رقم زد (18). با آغاز جنگ تحمیلی و ورود به دوره‌ای نو از تحولات عاطفی و گفتمانی، ساختار غزل انقلاب دستخوش یک «سنتز زبانی و تصویری» گردید؛ بدین معنا که با آمیزش لحن حماسی با عاطفه تغزلی، صور خیال و واژگان غزل نظیر: (خون، موج، حادثه، خطر و دال‌های سرخی و شهادت) هویتی حماسه‌محور و پویا یافتند تا بتوانند بار القایی آرمان‌خواهی، مقاومت و تجربه‌های عینی این دوره هشت‌ساله را بازنمایی کنند (19).

عروسی کرد اگر با خون یاران دخت آزادی
مگو هرگز بر این وصلت مبارک‌باد شاعر جان؟

(20)

هجوم قافله عطرها به جنگل سرخ
قیام سرخ شقایق به سبزه‌زارانی

(20)

غزل انقلاب اسلامی با گسست از یأس‌اندیشی و انفعال نمادگرایانه دوره‌های پیشین، به رسانه‌ای پویا، امیدمحور و ستم‌ستیز بدل شد که خروش حماسی را در ساختار غنایی بازتعریف کرد (19). این قالب با بازتاب رخداد‌های عینی جامعه و نفی الگوهای وارداتی غرب‌گرایانه، بستر تحقق نظریه «بازگشت به خویشتن» و تقویت خودآگاهی هویت‌مدار بومی و دینی گردید. بدین ترتیب، غزل در این دوره به بازتولید دال‌های پایداری، عدالت‌خواهی و امید اجتماعی بر پایه رسالت تعهدگرایانه ادبیات پرداخت.

– هم‌اکنون که نعش تو را به ناکجا می‌برند

او در کافه‌ای نشسته و ودکا می‌نوشد

و مرگ تو را تحلیل علمی می‌کند!...

بر او ببخش خواهرم!

روشنفکر است

(21)

– روزی که روشنفکر در کوچه‌های شهر پرآشوب

دور از هیاهوها عرق می‌خورد

با جان‌فشانی‌های حزب‌الله

تاریخ این ملت ورق می‌خورد

(22)

در شعر عصر انقلاب اسلامی، مفهوم «عشق عرفانی» با گذار از ترمینولوژی و دال‌های تجریدی سنت صوفیانه، کارکردی عینی و مبارزه‌محور یافت و با مؤلفه‌هایی چون شهادت، ایثار، خون و فداکاری بازتعریف شد. این تلقی نوین از عشق، از رهگذر پیوند بینامتنی با کهن‌الگوی حماسی – عرفانی عاشورا، به یک سنتز بنیادین میان «حماسه و غنا» انجامید و با دگردیسی در افق معنایی و ساختار عاطفی غزل، پارادایم تازه‌ای را در قلمرو شعر مقاومت و پایداری رقم زد (19).

بر این زین خالی نه گردی، نه مردی

دلا زین غم از خون نگردی نه مردی

(11)

گل در بهاران می‌رسد، گل با بهاران می‌رسد

باغ مرا بار دگر خورشید و باران می‌رسد

(21)

دستی ز کرم به شانه ما نزدی

دیر است دلم چشم به راهت دارد

بالی به هوای دانه ما نزدی

ای عشق! سری به خانه ما نزدی

(11)

مؤلفه‌های سبکی و گفتمانی شعر انقلاب اسلامی محدود به موارد پیش‌گفته نبوده، بلکه تحت تأثیر مستقیم بسترهای متغیر زمانی، مکانی و ضرورت‌های تاریخی شکل گرفته است؛ تحولاتی ساختاری و معنایی که پژوهش حاضر در پی واکاوی و تبیین نظام‌مند آن در بازه زمانی معین است.

دگردیسی گفتمانی غزل در گذار از عصر پیش از انقلاب به دوره پس از آن

تفاوت بنیادین میان غزل سنتی و غزل پس از انقلاب، نه در صورت و ساخت بیرونی قالب، بلکه در چرخش‌های معرفت‌شناختی و توسعه افق مضمونی آن نهفته است. در دوره پیش از انقلاب، غزل غالب - به استثنای تجارب نوگرایانه محدود - تحت سیطره الگوهای زیبایی‌شناختی قرن هفتم و هشتم هجری و گرایش‌های سبکی فردی و پراکنده قرار داشت و با درجا زدن در دایره واژگانی و مضمونی کهن، از انطباق با دگردیسی‌های ساختاری جامعه بازمی‌ماند؛ امری که به برجسب انفعال و ایستایی این قالب از سوی جریان‌های نوگرا دامن می‌زد (13). در مقابل، غزل دوره انقلاب با درهم‌شکستن حصار تغزل فردی و سنتی، به یک «توسع مفهومی» کم‌سابقه دست یافت؛ بدین گونه که با حفظ ساختار عروضی کهن (تساوی اوزان و توالی قوافی)، از نظر بار عاطفی، افق فکری و رسالت اجتماعی به بستری برای بازنمایی آرمان‌ها، تجربه‌های زیسته و دال‌های حماسی - اجتماعی جامعه بدل گردید (13). نمونه‌های پیش‌رو گواهی بر این تحول بنیادین در زبان و بافت معنایی غزل معاصر است:

باشد اما چه کسی از من سرگردان‌تر؟
از تماشای کدامین خون برمی‌گردد؟
یا کدامین آتش، از نفسم سوزان‌تر؟
ای در آیین، از من هم، سرگردان‌تر!

(23)

در غزل پیش از انقلاب عمدتاً با ضعف محور عمودی مواجهیم. بیشتر غزل‌های آن سال‌ها تنها مطلع‌های نسبتاً زیبایی دارند که کل اثر را تحت الشعاع قرار می‌دهد، مثل غزل معروف شهریار:

آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟
بی‌وفا حالا که من افتاده‌ام از پا چرا؟

(24)

جریان‌های عمده غزل پس از انقلاب

در یک دسته‌بندی جریان‌شناختی، غزل فارسی پس از انقلاب اسلامی را می‌توان در امتداد و تعامل با سه جریان عمده سبکی و ساختاری صورت‌بندی کرد:

۱. تداوم و تثبیت جریان «غزل نو»

این جریان که بر دگرگونی در بافت زبان، اوزان عروضی و تصاویر مدرن تمرکز داشت، در دوره پس از انقلاب با رویکردهای نوآورانه‌تری پی گرفته شد. سیمین بهبهانی با آفرینش تجارب ساختاری و بهره‌گیری از اوزان کم‌کاربرد یا نوپدید در مجموعه‌های خطی ز سرعت و از آتش (۱۳۶۰) و دشت ارژن (۱۳۶۲)، ظرفیت‌های وزنی غزل را گسترش داد. محمدعلی بهمنی در مجموعه گاهی دلم برای خودم تنگ می‌شود (۱۳۶۹) رویکردی عینی، نیمایی و صمیمانه به زبان غزل ارائه کرد و بهمن صالحی نیز در مجموعه کسوف طولانی (۱۳۶۷) وجوهی از این گرایش فرمی را بازتاب داد. در امتداد همین سنت، نسل تازه‌نفس غزل‌سرایان وارد عرصه شدند؛ از جمله سهیل محمودی در مجموعه‌های دریا در غدیر (۱۳۶۴) و به‌ویژه فصلی از عاشقانه‌ها (۱۳۶۹) که تمایل آشکاری به ساختار زبانی و عاطفی غزل بهمنی از خود نشان داد.

۲. جریان «سنتز نوگرایی و میراث کلاسیک» (غزل نو با رویکرد بینامتنی به سنت):

این نحله ادبی که از نخستین سال‌های پس از انقلاب بسامد و گسترش چشمگیری یافت، در پی تلفیق پویایی، طراوت زبانی و

دستاوردهای زیباشناختی شعر نو با ظرفیت‌های استوار سنت شعر کلاسیک فارسی برآمد. شاعران این طیف، به‌رغم تمایزهای فردی، در یک شاخصه روش‌شناختی همگرا بودند: بهره‌گیری بازآفرینانه از صنایع و امکانات بیانی متقدمان (همچون جناس، مراعات‌نظیر، اغراق و تلمیح)؛ با این تمایز ساختاری که کاربست این ابزارهای بلاغی نه بر پایه تکلف‌های صوری سبک‌های پیشین، بلکه در خدمت تقویت بافت ارگانیک و نوآوری تصویری غزل قرار گرفت. نمونه‌های زیر گویای کاربست هوشمندانه این صناعات در خدمت ادراک و فضای معاصر است:

اغراق:

حتی خیال نای اسماعیل خود را
همسایه با تصویری از خنجر نکردیم

(11)

مراعات‌النظیر:

دست و پا می‌زنم، می‌رباید سرم
سر فرو می‌نهم، دست و پا می‌کشد

(25)

ایهام تناسب:

شفا می‌دهد آشکارا به دل
اشارات پنهانی چشم تو

(22)

طیف چهره‌های شاخص این جریان - صرف‌نظر از مراتب توفیق و تمایزهای سبکی - طیفی گسترده از شاعران برجسته انقلاب را دربرمی‌گیرد؛ از جمله: قیصر امین‌پور، سیدحسن حسینی، علیرضا قزوه، سلمان هراتی، حسین اسرافیلی، سهیل محمودی (به‌ویژه در مجموعه دریا در غدیر)، ساعد باقری، عبدالجبار کاکایی، پرویز بیگی حبیب‌آبادی، فاطمه راکعی، ایرج قنبری، پرویز عباسی داکانی، غلامحسین عمرانی، غلامرضا مرادی، همایون علیدوستی، حمید کرمی، اکبر بهداروند و شیرینعلی گلمرادی. همچنین پاره‌ای از

غزلیات احمد عزیزی و یوسفعلی میرشکاک - فارغ از تجارب خاص بیدل‌وار آن‌ها - در امتداد همین سنتز سنت و نوگرایی تحلیل‌پذیر است. افزون بر این، شماری از پیشکسوتان غزل معاصر نیز در همین بستر زیباشناختی جای می‌گیرند که در رأس آنان هوشنگ ابتهاج (سایه) قرار دارد؛ چهره‌هایی چون مشفق کاشانی، نوذر پرنگ (فرصت درویشان، ۱۳۶۸)، عزت‌الله فولادوند و فخرالدین مزارعی (سرود آرزو، ۱۳۶۸) نیز با اهتمام به احیای ظرفیت‌های فخامت قدما در بستری معاصر، از نمایندگان این رویکرد به‌شمار می‌روند.

۳. جریان غزل نو ترکیب‌محور

در کنار دو رویکرد پیش‌گفته، در نخستین سال‌های پس از انقلاب جریانی پدیدار شد که دالّ مرکزی نوآوری در آن بر «ترکیب‌سازی‌های پی‌درپی» و انباشت واژگانی استوار بود. در این شیوه، پویایی و تموج خیال اساساً حاصل ترکیب‌سازی‌های نوظهور لفظی است، نه گسترش افق اندیشه و عمق‌بخشی به ساختار معنایی متن. از چهره‌های پیگیر این جریان، افزون بر نصرالله مردانی و عباس صادقی (پدرام)، می‌توان به عزیزالله زبیدی (بر مدار صبح، ۱۳۶۸)، میرهاشم میری، احد ده‌بزرگی و محمدرضا قنبری اشاره کرد.

بااین‌حال، این جریان به دلایلی چون بسنده‌کردن به روبنای لفظی و ترکیب‌سازی، نارسایی در انسجام درون‌متنی، و فقدان پشتوانه عمیق فکری با افول زود هنگام روبه‌رو شد. شاخص‌ترین چهره این طیف، نصرالله مردانی بود که آثار خود را در دو دفتر قیام نور (۱۳۶۲) و خون‌نامه خاک (۱۳۶۴) عرضه کرد. واکاوی اشعار او بیانگر آن است که چگونه غفلت از مؤلفه اندیشه و اولویت‌بخشی افراطی به صناعت ترکیب‌سازی، ساختار معنایی شعر را دچار تزلزل و تشتت می‌سازد؛ نقیصه‌ای که قیصر امین‌پور در نقدی بنیادین و ساختارگشیانه بر دفتر قیام نور بدان پرداخته و شواهد

متعددی از آشفته‌گی‌های مفهومی و سستی‌های پیوند لفظ و معنا را در آن بازنمایانده است:

بخوان ترانهٔ رگبار ای مسلسل بیدار
که گل گلولهٔ دشمن کند به دیدهٔ خونین!
به زخم کاری ما در حصار سنگی شب
طلوع صبح رهایی است التیام هجوم!

از خیل سایه‌های سیاه مترسکان
کی دارد آن سوار خروشنده باک را
آوازه‌های آبی مرغان موج بود
در ساحل حیات سرود هلاک را

(11)

مفهوم‌شناسی و مؤلفه‌های غزل سیاسی - اجتماعی

پیوند دیالکتیکی میان ادبیات و جامعه ایجاب می‌کند که شاعر به‌عنوان کنش‌گری آگاه، رخدادها و تکانه‌های تاریخی - اجتماعی عصر خویش را بازنمایی کرده و رسالت اصلاح‌گرایانه و انسان‌مدارانهٔ هنر را عینیت بخشد. اگرچه در نگرش سستی، غزل خاستگاهی فردی و تغزلی دارد، اما سیر تحول این قالب نشان می‌دهد که غزل همواره از ظرفیت و انعطاف فرمی لازم برای بازنمایی مضامین انتقادی، سیاسی، مقاومت و پایداری برخوردار بوده است؛ چنان‌که پیشینهٔ بازتاب تحولات اجتماعی و کشمکش‌های قدرت در قالب تعریض، نمادپردازی و انتقاد ساختاری را می‌توان در آثار متقدمان نیز پی‌جویی کرد.

در تعریف اصطلاحی، «غزل سیاسی - اجتماعی» سروده‌ای در قالب غزل است که دال مرکزی و زیرساخت اندیشگی آن، به‌جای بازنمایی تجارب و دغدغه‌های صرفاً عاطفی و شخصی، معطوف به نقد قدرت، رخدادهای کلان سیاسی، آسیب‌های اجتماعی و دفاع از آرمان‌های جمعی است؛ رویکردی که در سنت شعر کلاسیک فارسی - به‌ویژه در چندمعنایی و طنز انتقادی خواجه

حافظ شیرازی علیه حاکمیت ریا و اختناق زمانه - جلوه‌گر است؛ نظیر مطلع بنیادین:

بود آیا که در می‌کده‌ها بگشایند
گره از کار فروبسته ما بگشایند

(26)

که در آن به امیرمحمد مبارزالدین مظفری (۷۱۸-۷۵۹) مؤسس سلسلهٔ مظفریان که بسیار متشرع و متعصب بوده، دربارهٔ بستن در میخانه‌ها توسط او، چنین تعریضی دارد:

اگر از بهر دل زاهد خودبین بستند
دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند

در میخانه بستند، خدایا مپسند

که در خانهٔ تزویر و ریا بگشایند

(26)

تبارشناسی و مفهوم‌پردازی غزل سیاسی - اجتماعی در شعر فارسی اصطلاح «غزل سیاسی» در مطالعات ادبی معاصر، نخستین‌بار با مدافقه و صورت‌بندی محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) وارد جریان نقد آکادمیک شد. یان ریپکا با صحنه‌گذاری بر تحلیل بهار تصریح می‌کند: «بهتر از همه، بهار به‌گونه مطلب پی برده که می‌گوید در دیوان سعدی هم، چون دیوان حافظ، بسیاری از غزل‌ها فریاد می‌زند که در زیر پردهٔ شراب و معشوق مقصود بیان مسائل سیاسی است» (27).

سیروس شمیسا نیز با بازخوانی دیدگاه بهار و ارزیابی لایه‌های نمادین غزل کلاسیک، تأکید می‌ورزد که پاره‌ای از مفاهیم محوری نظیر «می»، «معشوق» و «محتسب»، کارکردی استعاری در جهت بازنمایی انسداد سیاسی و اختناق زمانه داشته‌اند. از منظر او، غزل‌هایی چون: «خوش است خلوت اگر یار یار من باشد/ دو یار زیرک و از بادهٔ کهن دو منی/ گر می‌فروش حاجت رندان روا کند/ یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود» آن‌گاه که در پیوند با مختصات انضمامی عصر ملوک‌الطوایفی فارس و حکومت‌های

آل‌اینجو، آل‌مظفر و ایلغار تیموری خوانش شوند، سرشت کاملاً سیاسی و انتقادی خود را آشکار می‌سازند (10).

این سنت چندمعنایی و نمادگرایانه، در عصر مشروطه دستخوش دگرگونی پارادایمی شد؛ بدین معنا که زبان رمزی قدما جای خود را به بیانی صریح، خطابی و ایدئولوژیک داد و شاعرانی چون فرخی یزدی و عارف قزوینی، غزل را به رسانه‌ای بی‌واسطه برای مبارزه حزبی، دادخواهی و نقد ارکان استبداد بدل ساختند و بدین‌سان «غزل سیاسی مصطلح» را تثبیت کردند.

تکوین غزل جنگ بر بستر گفتمان شیعی و ادبیات متعهد (التزام) توجه به مقوله «غزل جنگ و پایداری» در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، برآمده از تجربه زیسته و پیوند ناگسستنی جامعه ایران با رخدادهای دفاع مقدس، صیانت از تمامیت ارضی، حفظ هویت دینی و تقابل با نظام سلطه در عرصه بین‌الملل است. نقطه ثقل این پدیده، ابتدای اندیشه انقلاب بر «تشیع سیاسی و انقلابی» است؛ مکتبی که التزام اجتماعی، عدالت‌خواهی، استکبارستیزی و نظارت بر مقدرات تاریخی را جزو تکالیف ذاتی مؤمنان برمی‌شمارد.

ادبیات پایداری شیعی ریشه در سنتی دیرپا دارد که در آن شعر، نقشی رسانه‌ای و تهاجمی علیه ساختارهای نامشروع و جائز ایفا کرده است. بارزترین نمونه تاریخی این جهت‌گیری، دعبل خُزاعی (۱۴۸-۲۴۶ هـ.ق) است؛ شاعری انقلابی که نماد غایی «شعر متعهد شیعی» به‌شمار می‌رود. این موضع رادیکال و شجاعانه در تعبیر مشهور او تبلور یافته است:

«چهل سال است که چوبه دارم را بر دوش می‌کشم و کسی را نمی‌بینم که مرا بر آن به دار کشد» (28).

دعبل با اتخاذ رویکردی ساختاری، دستگاه خلافت عباسی را یک کُلّیت نامشروع و غاصب ارزیابی می‌کرد و همگان - از وزیر و کاتب تا امیر و فقیه درباری - را اعوان ظلمه و کارگزاران جور می‌دانست (28). شکوهمندترین مظهر این ادبیات مقاومت،

«قصیده تائیه» اوست که ابن‌معتر و دیگر نقادان متقدم آن را والاترین ستایش‌نامه در حق آل‌علی(ع) و افشاگرانه‌ترین سوگ‌سرود پیرامون مصائب اهل‌بیت نامیده‌اند (29). پیش از انقلاب با رخدادهای انضمامی جبهه‌ها، قالب تغزلی کلاسیک را به عرصه‌ای برای شهادت‌طلبی، نقد غفلت‌های پس از جنگ، و خلق «سنتز حماسه و عرفان» ارتقا بخشیدند.

مدارسُ آیاتِ خَلَّتْ مِنْ تَلَاوَةٍ

وَ مَنَزَلُ وَحْيِ مُقْفَرِ الْعَرَصَاتِ

غزل سیاسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی

تحولات بنیادین برآمده از پیروزی انقلاب و رخدادهای پس از آن، پارادایم زیباشناختی قالب غزل را به‌طور بنیادین دگرگون ساخت؛ به‌گونه‌ای که این قالب سنتی از فضایی صرفاً عاطفی و فردی به رسانه‌ای پیشرو برای بازنمایی تحولات ایدئولوژیک، سیاسی و تاریخی بدل شد. بر این اساس، غزل سیاسی پس از انقلاب با گذار از انتزاع‌گرایی به واقع‌گرایی انضمامی، به محملی برای ثبت و صورت‌بندی منظوم مهم‌ترین تکانه‌های زیسته جامعه بدل گردید که از بارزترین آن‌ها می‌توان به شهادت شخصیت‌های محوری انقلاب در جریان ترورهای آغازین، حماسه هشت‌ساله دفاع مقدس (۱۳۶۷-۱۳۵۹) و تکوین فرهنگ جهاد و ایثار، بازتولید مناسبت‌های آیینی - سیاسی (ایام‌الله)، عدالت‌خواهی گفتمانی و شورش علیه طبقه‌بندی‌های نوین اشرافی و مرفهین بی‌درد، اضطراب هویتی و غفلت‌ستیزی ناشی از پذیرش قطعنامه ۵۹۸، ارتحال رهبر انقلاب اسلامی، و در نهایت مرثیه‌سرایی‌های حسرت‌بار برای جا ماندن از قافله شهدا اشاره کرد؛ دال‌های مرکزی چندگانه‌ای که این‌گونه شعری را به بستری برای التزام متعهدانه، حافظه جمعی و سنتز مضامین قدسی و رخدادهای انضمامی تبدیل ساخت.

سوگسرای و شهادت یاران انقلاب

در کشاکش پیروزی نهضت و آغاز جنگ تحمیلی، یکی از کارکردهای بی‌واسطهٔ غزل انقلاب، مستندسازی شهادت نخبگان فکری و سیاسی کشور بود که در موج ترورهای سازمان‌یافتهٔ آغاز دههٔ شصت به شهادت می‌رسیدند؛ چهره‌هایی که پیش از چشیدن طعم ثبات برآمده از نهضت، آماج حملات گروه‌های معاند قرار گرفتند. شاعران انقلاب با درک کارکرد رسانه‌ای و تهییجی غزل، به خلق یادمان‌های سوگانگیز و حماسی برای این شهیدان دست یازیدند تا افزون بر ادای دین ایدئولوژیک، به تثبیت اسطوره‌شناختی این رخدادها در حافظهٔ تاریخی بپردازند. در همین راستا، نصرالله مردانی در شهادت متفکر برجسته، آیت‌الله مرتضی مطهری - که به دست گروهک فرقان ترور شد - چنین می‌سراید:

مطهری که از او روح گل معطر بود

زالال چشمهٔ ایمان و یار رهبر بود

(20)

ای نامتان بلندی بالای آفتاب

پیغامتان به روشنی شعلهٔ شهاب

... در امتداد پرسش تاریخی حسین

فواره‌های خون شما بهترین جواب

(22)

جنگ و غزل‌سرایان انقلاب

سمند صاعقه زین کن، سواره باید رفت

به عرش شعله سحر با ستاره باید رفت

(20)

از خار راه و ظلمت وادی غمین مباش

خضر است در طریق طلب رهنمای ما

(11)

ای زده شعله به شب بارقهٔ باورتان

پیش تا صبح ظفر، دست خدا یاورتان

بانگ تکبیر شما مژدهٔ فتحی است قریب

تا دژ نصر من‌الله بود سنگرتان

(22)

ایام‌الله و روزهای پرتب‌وتاب انقلاب

گل در بهاران می‌رسد، گل با بهاران می‌رسد

باغ مرا بار دگر خورشید و باران می‌رسد

هان هم‌تی، گامی دگر! آن‌سوی این کوه و کمر

باغ شقایق می‌دهد، دشت شهیدان می‌رسد

(21)

از این سفینه سفر کرده بی‌شمارانند

به سعی حادثه زوآر خون هزارانند

مدارهای زمانند و قطب سرخ زمین

پیدگان زمین، بر زمان سوارانند

صداقت نفس آفتاب اشراقند

به کشتگان ره حق طلایه‌دارانند

(12)

یادگار از تو همین سوخته‌جانی است مرا

شعله از توست اگر گرم‌زبانی است مرا

به تماشای تن سوخته‌ات آمده‌ام

مرگ من باد که این‌گونه توانی است مرا

(30)

در سینه‌ام دوباره غمی جان گرفته است

امشب دلم به یاد شهیدان گرفته است

(31)

تأثیر قرآن کریم و تلمیحات بر غزل پس از انقلاب

بار امانتی که فلک برنتافتش

بر دوش جان نهاده در این راه برده‌اند

(22)

که به ترتیب اشاره دارند به آیات: «أَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ...» (احزاب / ۷۲)، و «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (آل عمران / ۱۶۹).

تأثیر وقایع پس از پذیرش قطع‌نامه بر شعر انقلاب کم‌رنگ شد اصول و ارزش‌های انقلاب اسلامی، روی آوردن به تجملات، فراموش شدن خاطره شهیدان و...:

دسته‌گل‌ها دسته‌دسته می‌روند از یادها

شمع روشن کرده‌ای در رهگذار بادها

(16)

امروز شاید باید از خون گلو خورد

نان شرف از سفره‌های آرزو خورد

بوی ریا پر کرده ذهن دست‌ها را

ای کاش می‌شد جرعه‌ای بی‌رنگ و بو خورد

خشکیده چاه زمزم اما حسرتی نیست

لب‌تشنه باشی می‌شود از آبرو خورد!

(16)

غزل‌سرایان انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی

بهمن صالحی

بهمن صالحی با اتکا به تجربه پیشینی و لحن استفهامی، از نخستین روایت‌گران سیاسی پیروزی انقلاب است که با بهره‌گیری از نمادهای عینی خشونت رژیم (چون زنجیر و مسلسل)، به ثبت دقیق لحظات تاریخی و رنج زندانیان سیاسی پرداخته است. غزل او پل ارتباطی میان فضای انقلابی بهمن ۵۷ و ادبیات متعهد پس از آن است.

شیرمردا! به تو در بیشه آهن چه گذشت؟

بر تو در حجم شب دشنه و دشمن چه گذشت؟

پشت آن پنجره منفعل از تابش ماه

بر تو ای اختر پاک شب میهن چه گذشت؟

زیر آواز جنون‌آور شلاق و سکوت

چه به روح تو فرود آمد و بر تن چه گذشت؟

(32)

شهریار

شهریار به‌عنوان شاعری متصل به سنت کهن، با عبور از بدبینی سیاسی دوران پیش از انقلاب، به ستایش عینی حماسه‌های بسیج و رهبری امام خمینی (ره) روی آورد. زبان او در این مقطع، آینه‌ای صادق از دگردیسی گفتمان عمومی و تحولات جامعه انقلابی است که با بیانی خطابی و صریح، ارزش‌های نوپدید را بازتاب می‌دهد.

مجهز با جهاز عشق و ایمان

هنرآموز یاران هنرور

بسیجی پرورانید و عشایر

که این خورشید باید ذره‌پرور

به پنج انگشت خود مشتی بسازید

پی کوبیدن صدام کافر

(24)

سیمین بهبهانی

بهبهانی با بهره‌گیری از «نیمای غزل» (اوزان نو) و نگاهی مادرانه، غزل را به عرصه‌ای برای بازتاب رنج‌ها و همبستگی ملی در دوران جنگ بدل کرد. او با گذار از رمانتیسم فردگرایانه به سمت یک «عاطفه همگانی»، رنج دشت‌ها و شهرهای جنگ‌زده را در ساختاری نمادین و استعاری، بازنمایی کرده است.

دوباره می‌سازمت وطن، اگرچه با خشت جان خویش

ستون به سقف تو می‌زنم، اگرچه با استخوان خویش

دوباره می‌بویم از تو گل، به میل نسل جوان تو

دوباره می‌شویم از تو خون، به سیل اشک روان خویش

... دوباره می‌بخشیم توان، اگرچه شعرم به خون نشست

دوباره می‌سازمت به جان، اگرچه بیش از توان خویش

(33)

نصرالله مردانی

مردانی نوآور ترکیب‌سازی‌های حماسی در غزل است که با امتزاج المان‌های مذهبی (عاشورایی) و اسطوره‌های کهن، «غزل - حماسه» را به اوج رساند. اگرچه وی در بسامد ترکیب‌سازی‌ها گاه دچار افراط می‌شد، اما سبک او - به‌ویژه با بهره‌گیری از واژه خون - به شاخص‌ترین صدای حماسی سال‌های آغازین دفاع مقدس بدل شد.

جنگ، جنگ است بیا تا صف دشمن شکنیم

صف این دشمن دیوانه میهن شکنیم

(20)

هوشنگ ابتهاج (ه.ا. سایه)

ابتهاج با تکیه بر سنت فخیم غزل فارسی (متأثر از حافظ) و زبانی موزون، در سال‌های آغازین پیروزی انقلاب، موضعی همگام با توده مردم اتخاذ کرد. غزل او در این دوره با لحنی صمیمانه، شکوه آزادی و آرمان‌های جمعی را در تقابل با نگاه انزواطلبانه روشنفکران هم‌عصر خود، بازنمایی می‌کند.

زمانه قرعه نو می‌زند به نام شما

خوشا شما که جهان می‌رود به کام شما

در این هوا چه نفس‌ها پرآتش است و خوش است

که بوی عود دل ماست در مشام شما

تنور سینه سوزان ما به یاد آرید

کز آتش دل ما پخته گشت خام شما

(25)

عبّاس صادقی (پدرام)

پدرام با مجموعه «غزل خون»، در پی تزریق ضرب‌آهنگ حماسی و پرطمطراق به کالبد سنتی غزل بود. زبان او در این مقطع کوتاه، برآمده از شور حادثه و نگاه قلندرانه به فضای پس از انقلاب است که اگرچه در تداوم سبکی دچار سکون شد، اما در زمان خود، جریان‌ساز نوعی غزل پرشور و حماسی بود.

وقتی چراغ حادثه خاموش می‌شود

شب جیره‌خوار خون سیاوش می‌شود

... برگرد ای قلندر مشرق‌زمین که باز

درهای بسته بهر تو آغوش می‌شود

(20)

سید حسن حسینی

حسن حسینی از پیشگامان غزل «دعوت و تهییج» است که در فضای سال‌های آغازین جنگ، با زبانی صریح و تلمیح‌گر، وظیفه رسانه‌ای شعر را به کمال رساند. غزل او «سنگر نصر من‌الله»، یکی از نمونه‌های موفق ترکیب مفاهیم قرآنی با واقعیات میدانی جنگ برای تقویت روحیه رزمندگان است.

سینه‌سرخان مهاجر به شما رشک برند

که شفق وام گرفته است ز بال و پرتان

(22)

یوسفعلی میرشکاک

میرشکاک با اتکا بر زبان فخیم، فرم استوار و تکنیک قدرتمند شعر دهه‌های چهل و پنجاه وارد عرصه غزل دفاع مقدس شد. او نخستین شاعری بود که در سال ۱۳۵۹ با طرح مباحث بیدل‌شناسی در مطبوعات انقلاب، افق تازه‌ای از نازک‌خیالی‌های سبک هندی را پیش‌روی نسل نو گشود؛ با این حال، غزل او به جهت دیرپیوندی با شور و حرارت بلاواسطه جنگ، بیشتر در چارچوب تأملات فلسفی و تقدیری باقی ماند.

بر در دروازه تقدیر نتوانم نشست

بر مزار مرده تصویر نتوانم نشست

(12)

ساعد باقری

ساعد باقری به‌عنوان چهره‌ای مستعد از شاعران نسل دوم، روند تکوینی غزل دفاع مقدس را از شورمندی‌های عاطفی آغازین به‌سوی تلفیق پخته تغزل و حماسه سوق داد. غزل‌های او در سال‌های ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ بازتاب‌دهنده تأثرات ژرف حاصل از

مواجهه حسی با ویرانی‌ها، سوگ شهیدان و وفاداری به عهد الهی
 رزمندگان است؛ بیانی که مرثیه را به حماسه‌ای استوار و زبان‌سوز
 ارتقا می‌دهد.

یادگار از تو همین سوخته‌جانی است مرا
 شعله از توست، اگر گرم‌زبانی است مرا

(30)

حسین اسرافیلی

اسرافیلی در دفتر «تولد در میدان»، از طلایه‌داران پیوند ریشه‌دار
 مضامین آیینی (مکتب عاشورا) با حماسه میدانی جنگ تحمیلی
 به‌شمار می‌رود. او با استفاده از واژگان پرطنین، خیزش‌های
 حماسی و ردیف‌های خطابی انقلابی، روحیه ایثار و ایستادگی
 رزمندگان را در صحن پیکار به تصویر کشید؛ ویژگی بارز شعر او
 هم‌نشینی طبیعی لحن تغزلی با تصاویر پرخروش دفاع و پایمردی
 است.

باز می‌خواند کسی در شبیه اسبان مرا

منتظر استاده در خون چشم این میدان مرا

رنگ آرامش ندارد این دل دریایم

می‌برد سیلاب‌ها تا شورش طوفان مرا

خون خورشید است یا زخم جبین عاشقان

می‌نشانند این چنین در آتش سوزان مرا

(34)

سید حسن ثابت محمودی (سهیل)

سهیل محمودی در مجموعه «دریا در غدیر» جلوه‌ای درخشان از
 روانی زبان، پرهیز از تکلف‌های سنگین و ابداع در بهره‌گیری از
 اوزان کوتاه و پویا را به نمایش گذاشت. شعر او تصویری عاطفی،
 زلال و امیدبخش از ارزش‌های والای پایداری، ستایش نمادهای
 مقاومت و پیوند قلبی با رهبری انقلاب ارائه می‌دهد؛ وی توانست
 نازک‌خیالی‌های سبک هندی را با زبانی همه‌فهم و صمیمی
 بازآفرینی کند.

دوباره آفت پاییز باز می‌گردد
 کجاست آن‌که ز بر کرده خواب یوسف را
 هنوز جوشن بی‌پشت مرتضی با ماست
 ببین به مشت یلان ذوالفقار مولا را

(35)

سیدعلی موسوی گرمارودی

گرمارودی اگرچه از پیشگامان نامدار شعر سپید و قصیده آیینی -
 سیاسی به‌شمار می‌رود، اما در قلمرو غزل دفاع مقدس نیز با دفتری
 چون «چمن لاله» آثاری باصلاطت خلق کرده است. غزل جنگ او
 واجد زبانی فاخر، اوزان بلند و فخامتی نئوکلاسیک است که
 مضامین بشارت موعود و شهادت‌طلبی را با الهام از آموزه‌های
 عرفانی و قرآنی پیوند می‌زند؛ وی در غزل «دشت شهیدان»، الگویی
 متین از مرثیه حماسی ارائه داد.

گل در بهاران می‌رسد، گل با بهاران می‌رسد

باغ مرا بار دگر خورشید و باران می‌رسد

پا بفشر ای همراه من، رو برمتاب از راه من

کان‌سوی این شام سفر، خورشید تابان می‌رسد

(21)

قیصر امین‌پور

قیصر امین‌پور در دفترهای «تنفس صبح» و «در کوچه آفتاب»، زبان
 غزل معاصر را با کشف تصاویر بدیع، طراوت تعابیر و گذار از
 دوشاخگی سنت و نوگرایی متحول ساخت. ویژگی عمده غزل‌های
 دفاع مقدس او پرهیز از شعارزدگی، پیوند نمادین حماسه و عاطفه
 انسانی، و نیز تلمیحات زنده به اساطیر عرفانی و وقایع تاریخی
 است؛ غزل او آینه درک عمیق انسان معاصر از راز جنگ، ایثار و
 اشتیاق وصال به حق است.

آغاز شد حماسه بی‌انتهای ما

پیچید در زمانه طنین صدای ما

(11)

سلمان هراتی

سلمان هراتی در «از آسمان سبز» به درکی بومی، ملموس و عمیقاً زلال از مفهوم شهادت و حماسه دست یافت که برخاسته از پیوند عاطفی او با طبیعت و فرهنگ جهاد بود. او ترکیبات استعاری بکر و جسورانه‌ای آفرید و توانست سوزوگداز درونی انسان مؤمن و داغ هجران شهیدان را با حماسه‌سازی‌های دینی گره بزند؛ غزل‌های او سرشار از امید به فردای روشن و بشارت حضور موعود است.

کاشکی زخم تو در جان داشتم

پای در کوه و بیابان داشتم

تا بپویم وسعت عشق تو را

مرکبی از نسل طوفان داشتم

(31)

پرویز بیگی حبیب‌آبادی

بیگی حبیب‌آبادی با غزل ماندگار «غریبانه» یکی از والاترین و تأثیرگذارترین سوگ‌سروده‌های جنگ تحمیلی و فتح خرمشهر را در حافظه جمعی ثبت کرد. ساختار زبانی او متأثر از موسیقی و شور غزل‌های شمس تبریزی است که با حزن تاریخی سوگ رزمندگان درهم‌آمیخته و رنج هجران و درد بازماندگان از قافله شهادت را در کانون روایت غزل می‌نشانند؛ بیانی که غم را به عزت حماسی بدل می‌سازد.

یاران چه غریبانه، رفتند از این خانه

هم سوخته شمع ما، هم سوخته پروانه

بشکسته سبوهامان، خون است به دل‌هامان

فریاد و فغان دارد دُردی‌کش میخانه

(36)

محمد رضا عبدالملکیان

عبدالملکیان اگرچه عمده شهرت خود را در منظومه‌های نو و مثنوی کسب کرد، اما در غزل‌های مجموعه «ریشه در ابر» واجد حسرتی ژرف نسبت به جاماندن از قافله شهادت است. غزل پایداری

او با ردیف‌ها و قافیه‌های القاکننده اندوه و ندامت درونی شکل گرفته و حس شرمندگی بازمانده در برابر عظمت ایثار شهیدان را به تصویر می‌کشد؛ تعبیر نوپدید و مضامین تصویری از خصایص بارز غزل‌های او در سال‌های میانی جنگ است.

می‌خواستم به شور تو شیدا شوم، نشد

در تار و پود عشق تو معنا شوم، نشد

(37)

علیرضا قزوه

قزوه در سروده‌های نیمه دوم دهه شصت، پل میان مرثیه حماسی و شکل‌گیری نخستین جوانه‌های نقد اجتماعی و غفلت‌ستیزی درون‌گفتمانی در شعر دفاع مقدس برقرار کرد. غزل او با زبانی صریح، پرشور و آمیخته به تلمیحات عاشورایی و دفاع از خلوص رزمندگان بسیجی، شکواییه‌ای از فراموشی آرمان‌ها و سوگ‌نامه‌ای در رثای شهیدان است؛ بیانی هشداردهنده که بعدها در پایان دهه به شعر سپید اعتراضی پیوند خورد.

دگر چراغ کوچه‌های آسمان هم

ستاره نیست، حجله‌های دسته‌دسته است

(16)

نتیجه‌گیری

واکاوی نظام‌مند تحولات صوری و معنایی غزل در سال‌های دفاع مقدس (۱۳۵۹-۱۳۶۷)، بیانگر وقوع یک چرخش بنیادین معرفت‌شناختی و زیباشناختی در جریان‌شناسی شعر معاصر فارسی است. داده‌های برآمده از تحلیل اسنادی و واکاوی محتوایی سروده‌های این عصر نشان می‌دهد که برخلاف انگاره‌های نظریه‌پردازان مدرنیست مبنی بر فرسودگی، ایستایی و ناتوانی قالب‌های کلاسیک در مواجهه با بحران‌های زیست‌جهان مدرن، قالب «غزل» به پشتوانه انعطاف‌پذیری ساختاری و ظرفیت‌های غنی موسیقایی خود، توانست به رساترین رسانه بازنمایی حافظه جمعی و هویت‌بخشی تاریخی در برابر هجوم بیگانگان بدل گردد.

غزل‌سرایان این دوره با تلفیق نبوغ‌آمیز دو ساحت به‌ظاهر ناهمگون «حماسه» (با ویژگی‌های جمعی، برون‌گرا و ستیزنده) و «غنا» (با ویژگی‌های لطیف، درون‌گرا و فردی)، سنتز بدیعی را خلق کردند که به‌تکونین‌گونه تشخیص‌یافته «غزل‌حماسه» انجامید. دگردیسی معنایی غزل در این دوره، ناشی از بازتعریف ارکان نشانه‌شناختی سنت ادب فارسی حول سه دال مرکزی «امام»، «شهادت» و «جنگ» بود؛ به‌گونه‌ای که ساحت معشوق از کالبد مادی و زمینی به آرمان‌های قدسی، رزمنده، شهید و تجلیات ملکوتی اعتلا یافت و وصل عاشقانه در شهادت فی‌سبیل‌الله صورت‌بندی شد، «من فردی» شاعر در مقام صدای یک امت به «من متعهد جمعی» استحاله پیدا کرد، و حماسه آفاقی و برونی با الهام از کهن‌الگوی نهضت عاشورا و آموزه‌های تشیع انقلابی به «حماسه‌ای انفسی و باطنی» ارتقا یافت؛ رویکردی که بر پایه «زیبایی‌شناسی صدق عاطفی» و پرهیز از تکلف‌های تصنعی، شعر را به آینه تجارب زیسته رزمندگان بدل ساخت. از منظر تاریخی و تکونین‌زبانی نیز غزل سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ سیری دیالکتیکی و سه‌مرحله‌ای را طی نمود؛ بدین‌صورت که در دوره آغازین (۱۳۵۹-۱۳۶۱) با لحنی تهییجی، رزمی، مستقیم و مبتنی بر انباشت واژگانی و ترکیب‌سازی‌های پرتنین لفظی (نظیر واژگان خون، رگبار و شفق) thematic, and discursive structure of contemporary Persian poetry. During this period, poetry became deeply entangled with collective identity, revolutionary ideology, religious symbolism, resistance, martyrdom, and the lived experience of war. The ghazal, despite its classical association with individual lyricism, proved remarkably adaptable to this altered cultural and historical environment. Contrary to modernist arguments that traditional prosodic forms had become structurally exhausted or incapable of

به ایفای کارکرد رسانه‌ای و تهییج توده‌ها پرداخت، در دوره میانی (۱۳۶۲-۱۳۶۶) با درونی‌سازی دستاوردهای شعر نیمایی و احیای نازک‌خیالی‌های سبک هندی توسط نسلی از شاعران نواندیش به توازن درخشان میان غنا و حماسه، کشف تصاویر نوپدید و غنای تصویری دست یافت، و سرانجام در دوره پایانی و پس‌پادیرش قطعنامه ۵۹۸ (۱۳۶۷) با چرخش به‌سمت درون‌مایه‌های آسیب‌شناختی و اعتراضی، نقد اشرافی‌گری نوظهور، غربت جانبازان و حسرت جاماندگی از کاروان شهدا، رسالت دیده‌بانی اخلاقی و غفلت‌ستیزی شعر متعهد را تثبیت کرد. در جمع‌بندی نهایی، غزل دفاع مقدس اثبات کرد که پویایی فرمی شعر در گرو تعامل پویا میان فرم ادبی و تجربه‌های اصیل انضمامی است؛ جریانی که نه‌تنها پیوند تاریخی زبان فارسی با ارزش‌های الهی و ملی را در بزنگاهی تمدن‌ساز بازتولید کرد، بلکه با شکستن دوشاخگی سنت و تجدد، شالوده دگرگونی‌های غزل در دهه‌های بعد را پی‌ریزی نمود.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The Persian ghazal has historically been one of the most enduring and aesthetically productive poetic forms in Persian literature, traditionally associated with lyrical emotion, romantic expression, mystical intuition, and the articulation of individual experience. Although the Constitutional era introduced political, social, and patriotic motifs into Persian poetry, the Islamic Revolution of 1979 and the subsequent Iran-Iraq War of 1980–1988 produced a far more fundamental transformation in the epistemological,

representing the complexities of modern life (9, 10), the post-revolutionary ghazal displayed considerable formal resilience and thematic flexibility. It absorbed new social and political meanings while largely preserving its metrical and rhyming conventions. The theoretical background of this transformation can be situated within broader discussions of poetic commitment, the historical evolution of Persian verse, and the relationship between form and social experience (2-4). From this perspective, the Sacred Defense ghazal emerged not merely as a poetic response to military conflict but as a discursive medium through which collective memory, revolutionary subjectivity, religious identity, and historical consciousness were simultaneously constructed and transmitted. The present study therefore investigates the transformation of thematic horizons in the ghazal during the eight years of the Sacred Defense and seeks to explain how the traditionally lyrical, individual, and emotionally delicate structure of the ghazal became compatible with the collective, combative, and ideologically charged character of epic discourse.

The study adopts a descriptive-analytical approach based on documentary research and qualitative content analysis. Its primary corpus consists of ghazals and related poetic works produced by major poets associated with the Islamic Revolution and the Sacred Defense, supplemented by critical studies on the development of the contemporary ghazal, revolutionary poetry, committed literature, and

epic discourse. The analytical framework is grounded in the assumption that the meaning of poetry in this period cannot be reduced to chronology or personal affiliation, but should instead be examined in relation to worldview, ideological commitment, linguistic innovation, and historical context. This understanding is consistent with interpretations that distinguish between poetry of revolutionary uprising and poetry of institutional consolidation, emphasizing the role of value-oriented commitment in defining revolutionary literature (5). Likewise, the concept of epic in modern Persian poetry expanded beyond its traditional narrative and heroic forms and became associated with symbolic resistance, ideological struggle, and religiously inflected collective action (6). The study also considers the aesthetic principle of emotional authenticity, according to which successful revolutionary poetry derives much of its force from sincerity, clarity, and the organic correspondence between imagination and lived experience rather than from excessive rhetorical ornamentation (7). On this basis, the analysis classifies the major thematic transformations of the Sacred Defense ghazal, examines the restructuring of poetic voice and the concept of the beloved, traces the incorporation of Qur'anic and Ashura-related intertextuality, and identifies the changing relationship between lyricism, epic expression, mourning, protest, and religious symbolism across different phases of the war.

The findings demonstrate that the most significant transformation occurred in the semantic core of the ghazal. The conventional "beloved," traditionally associated with the earthly or mystical object of desire, was redefined through the figures of the combatant, the martyr, the homeland, the Imam, sacred ideals, and the transcendent goal of sacrifice. Simultaneously, the poet's individual lyrical "I" was gradually transformed into a collective and committed subject that spoke on behalf of a community involved in resistance, mourning, sacrifice, and religious struggle. This transformation did not eliminate lyricism; rather, it reoriented the affective structure of the ghazal toward collective experience. As a result, the external epic of battlefield confrontation was frequently internalized as a spiritual, ethical, and psychological epic. The poetic representation of martyrdom, for example, was rarely confined to death in a literal military sense; it was elevated into a symbolic model of transcendence, self-annihilation, fidelity, and mystical union. This process drew extensively on Shi'i religious memory, particularly the intertextual resources of Ashura, Karbala, Qur'anic motifs, and the symbolic vocabulary of blood, thirst, sacrifice, and divine covenant. Such religious intertextuality allowed poets to situate the contemporary war within a larger sacred history of resistance and martyrdom. The development of this discourse can be observed in the works of poets such as Qeyser Aminpour, Seyyed Hassan Hosseini, Salman

Herati, Hossein Esrafilian, and Nasrollah Mardani, whose poetry demonstrates different modes of combining lyric emotion, revolutionary commitment, and epic imagery (11, 20, 22, 31, 34). This synthesis also reflects a broader transformation in committed poetry, in which religious symbolism became inseparable from the representation of immediate social reality.

A diachronic examination of the war years further indicates that the Sacred Defense ghazal did not develop uniformly but passed through distinguishable thematic and stylistic phases. In the early phase, approximately from 1980 to 1982, poetic discourse was predominantly exhortative, direct, martial, and mobilizing. The urgency of invasion and collective defense encouraged a rhetoric dominated by imperative structures, emotionally charged diction, militant symbolism, and frequent lexical combinations built around concepts such as blood, fire, dawn, battle, victory, and martyrdom. In this stage, the distinction between poetry and slogan became especially fluid, as poetic discourse assumed an immediate communicative and motivational function. In the middle phase, particularly from 1983 to 1987, the language of the ghazal became more aesthetically mature and symbolically complex. Poets increasingly incorporated the achievements of Nimaic poetry, the imagistic subtlety of the Indian style, and the rhetorical resources of classical Persian poetry without abandoning traditional meter and rhyme. This

period witnessed a more balanced synthesis between epic and lyric modes, a refinement of metaphor and imagery, and a movement from overt exhortation toward symbolic and emotionally layered representation. The works of poets such as Aminpour, Hosseini, Herati, Bagheri, Esrafilian, and Sabet Mahmoudi exemplify this development (11, 22, 30, 35). The period also reveals diverse stylistic currents within post-revolutionary ghazal, ranging from the continuation of the “new ghazal” and experimentation with meter to the synthesis of classical rhetorical traditions with modern imagery and, in some cases, an excessive emphasis on compound-making and lexical novelty. Thus, the Sacred Defense ghazal evolved not as a monolithic mode but as a dynamic field of competing stylistic tendencies.

The final phase, especially around the end of the war and the acceptance of United Nations Security Council Resolution 598 in 1988, brought about another significant thematic shift. The heroic and exhortative discourse of the earlier years increasingly gave way to elegiac introspection, critical mourning, social anxiety, and a sense of estrangement from the values that had animated the front. The poetic imagination turned toward the loneliness of wounded veterans, the fading memory of martyrs, the emergence of materialism and social privilege, and the painful consciousness of having remained behind while others had attained martyrdom. In this context, the Sacred Defense ghazal began to assume a critical

ethical function within the revolutionary discourse itself. Poets did not necessarily abandon their ideological commitments; instead, they used the values of sacrifice, sincerity, and martyrdom as standards against which postwar social developments could be judged. This transition is particularly visible in the later poetry of Alireza Ghazveh and in works characterized by regret, moral vigilance, and protest against forgetfulness (16). The elegiac dimension also appears in the poetry of Abdolmalekian and Beigi Habibabadi, where longing, survivor's guilt, and emotional distance from the “caravan of martyrs” become central motifs (36, 37). At the same time, poets such as Ebtehaj and Behbahani demonstrated that the revolutionary and wartime transformation of the ghazal was not limited to one ideological or stylistic circle; rather, broader currents of contemporary Persian ghazal also absorbed national, social, and collective concerns (25, 33). The war therefore accelerated an already developing process in which the ghazal moved beyond the exclusive domain of private emotion and became a form capable of addressing public history, ideological conflict, social criticism, national mourning, and collective identity.

In conclusion, the Sacred Defense ghazal represents one of the most significant thematic transformations in contemporary Persian poetry. Its importance lies not in the abandonment of classical form but in the refunctionalization of that form through new historical experience. The ghazal retained its

traditional prosodic structure while fundamentally altering the semantic organization of the beloved, the poetic subject, emotional expression, and the relationship between private feeling and collective history. The fusion of epic and lyric modes generated a distinct poetic configuration that may appropriately be described as the "ghazal-epic," in which the emotional intensity of lyric poetry was combined with collective struggle, religious memory, and heroic consciousness. The genre's evolution from direct mobilizing rhetoric to symbolic complexity and finally to critical elegy demonstrates that Sacred Defense poetry was neither static nor merely propagandistic; rather, it underwent an internal process of maturation and self-reflection. Through this process, the ghazal became a medium for recording the lived experience of war, preserving the memory of sacrifice, articulating religious and national identity, and questioning the social consequences of postwar transformation. The study ultimately shows that the vitality of poetic form depends on its capacity to interact creatively with concrete historical experience, and that the Sacred Defense ghazal, by bridging tradition and modernity, individual lyricism and collective epic consciousness, established a durable foundation for subsequent developments in contemporary Persian poetry.

References

1. Farshidvard K. On Literature and Literary Criticism. Tehran: Amir Kabir; 1984.
2. Safa Z. History of Literature in Iran. Tehran: Ferdows; 1989.
3. Shafiei Kadkani MR. Periods of Persian Poetry from the Constitutional Revolution to the Fall of the Monarchy. Tehran: Tous; 1980.
4. Zarrinkoub A. Poetry without Lies, Poetry without Masks. Tehran: Javidan; 1974.
5. Mozafari SA. Poetry of the Movement and Poetry of the System. 2003. p. 30-42.
6. Mollahaji Aghaei MH. Epic in Modern Poetry: From Nima to the Islamic Revolution. Roshd-e Amuzesh-e Zaban va Adab-e Farsi. 2004(72):1-17.
7. Ajaei T. Aesthetics in the Poetry of the Islamic Revolution. Islamic Revolution Research Journal. 2000;1(4):140-54.
8. Jafarian MH. On the Margin of the Shatt. Tehran: Art Center; 1990.
9. Shamlou A. Selected Poems of Ahmad Shamlou. Tehran: Bamdad; 1969.
10. Shamisa S. The Development of the Ghazal in Persian Poetry. Tehran: Ferdows; 1991.
11. Aminpour Q. Morning Breath. Tehran: Islamic Propagation Organization, Art Center; 1984.
12. Mirshakkak YA. Moon and Linen. Tehran: Barg; 1989.
13. Ramezani Farakhani M. Toward the Republic of Ghazal. 1992.
14. Ahmadi M. Fiery Lava. 1994.
15. Sabour D. Horizons of the Persian Ghazal. Tehran: Gofar; 1991.
16. Ghazveh A. From the Palm Grove to the Street. Tehran: Hamrah; 1990.
17. Sabzevari H. Song of Pain. Tehran: Kayhan; 1988.
18. Kakaei A. Songs of the Red Generation. 1992.
19. Sangari MR. Poetry of the Islamic Revolution. Roshd-e Amuzesh-e Adab-e Farsi. 1993;8(35).
20. Mardani N. Blood Book of the Soil. Tehran: Kayhan; 1985.
21. Mousavi Garमारoudi A. Earring of the Throne (Song of the Downpour). Tehran: Zavvar; 1979.
22. Hosseini SH. In Unison with Ishmael's Throat. Tehran: Islamic Propagation Organization, Art Center; 1985.
23. Saeidi Kiasari H. A Name That Has Been Lost. Tehran: Islamic Propagation Organization, Art Center; 1994.
24. Shahriar MH. Divan of Shahriar. Tehran: Zarrin and Negah; 1997.
25. Ebtehaj H. Black Practice. Tehran: Zenderud; 1992.

26. Hafez Sa-DM. Divan of Hafez. Tehran: Asatir; 1992.
27. Rypka J. History of Iranian Literature. Tehran: Translation and Book Publishing Enterprise; 1975.
28. Ayenehvand S. Revolutionary Literature in Shi'ism. Tehran: Office for the Publication of Islamic Culture; 1980.
29. Al-Isfahani Aa-F. Kitab al-Aghani. Beirut: Dar al-Thaqafa; 1972.
30. Bagheri S. Whisper of Madness. Tehran: Barg; 1987.
31. Herati S. From the Green Sky. Tehran: Islamic Propagation Organization, Art Center; 1985.
32. Salehi B. The Red Palm. Tehran: Cultural Institute for the Expansion of Art; 1994.
33. Behbahani S. Collected Poems: I Will Rebuild You, Homeland. Tehran: Negah; 1991.
34. Esrafilian H. Birth in the Square. Tehran: Islamic Propagation Organization, Art Center; 1985.
35. Sabet Mahmoudi H. The Sea at Ghadir. Tehran: Islamic Propagation Organization, Art Center; 1985.
36. Beigi Habibabadi P. In Estrangement. Tehran: Amir Kabir; 1989.
37. Abdolmalekian MR. Rooted in the Cloud. Tehran: Barg; 1987.